

# خرقه سوزی در

# آرمانشهر رندان

دکتر اصغر دادبه

مدیر بخش ادبیات مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی

مقاله ۲

تقدیم به: بزرگمردی که آثار محققانه بی مانند و ارجمند او هم گواه دانایی و خردمندی حکیمانه اوست، هم حاکی از عشق او به فرهنگ ایران،  
تقدیم به: استاد دکتر فتح الله مجتباتی

## درآمد

خرقه سوزختن و خرقه سوزی از جمله تعبیرات بحث انگیز در شعر حافظ است. معمولاً شارحان شعر خواجه در شرح و تفسیر بیت دشوار و بحث آفرین:

ماجرای کم کن و باز آ که مرا مردم چشم  
خرقه از سربه در آورد و به شکرانه بسوخت

(۱۷/۷)

از خرقه سوزختن سخن گفته اند و نظر خود را در باب این تعبیر بیان داشته اند. اما حکایت همچنان باقی است، چرا که غالب نظریه های ابراز شده برداشتی است ذوقی-عقلی از همین بیت «ماجرای کم کن...»؛ این نظریه ها، چنانکه خواهیم دید، نه از دیدگاه عقل، دقیق و درست می نمایند، نه نقل آنها را تأیید می کند. در این میان یک دو نظریه هم هست نزدیک به حقیقت، اما مبهم و مجمل.

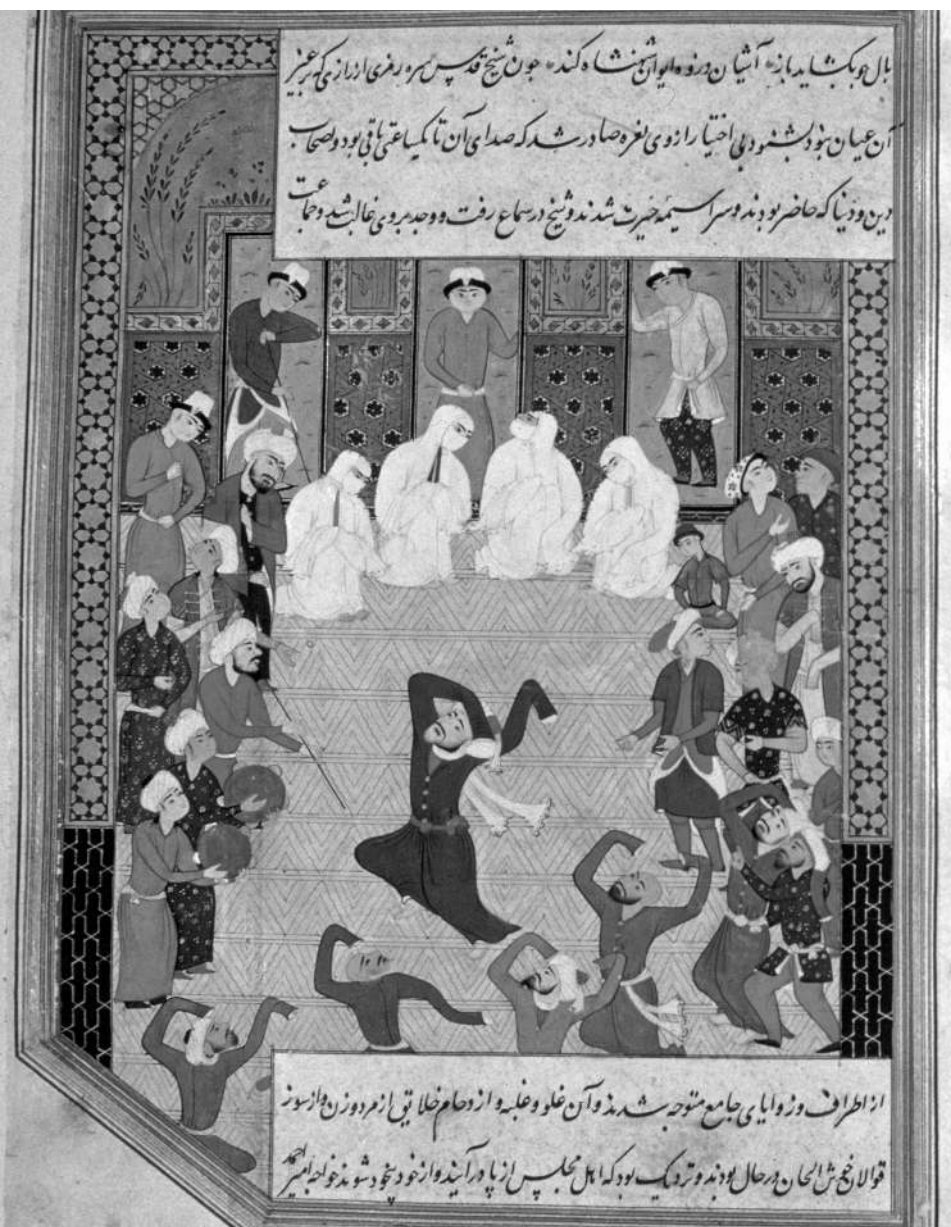
تا گفته ها را از نظر بگذرانیم و به محک نقد آشنا سازیم و آنگاه نظر خود را بازگوئیم، مقاله را به چهار بخش تقسیم می کنیم:

بخش اول) نگاهی به نظریه ها

بخش دوم) نظریه ها در ترازوی نقد

بخش سوم) تحلیل علمی - منطقی موضوع

بخش چهارم) ذیل (شرح ابیات)





## بخش اول) نگاهی به نظریه‌ها و تنظیم آنها

نظریه‌های اظهارشده در باب خرقه‌سوزی را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: نظریه‌هایی که بر بنیاد آنها خرقه‌سوزی رسمی از جمله رسوم صوفیانه به شمار می‌آید، مثل رسم ماجرا کردن، یا آیین سماع، و نظریه‌هایی که بر طبق آنها خرقه‌سوزی نه رسمی صوفیانه، بلکه تعبیری مجازی محسوب می‌شود؛ گرچه پردازندگان به این نظریه‌ها خود بدین معنا تصریح نکرده‌اند.

### ۱. خرقه‌سوزی، رسمی صوفیانه

تأمل در نظریه‌های نظریه‌پردازانی که خرقه‌سوزی را رسمی صوفیانه می‌دانند، روشن می‌سازد که خرقه‌سوزی به قصد تحقق یکی از هدف‌های چهارگانه صورت می‌گرفته است.

#### الف) شکر و شوق

یعنی که خرقه را به نشانه شکر یا از فرط شوق می‌سوزانند. از قدما سودی و دارابی، و از معاصران، مرحوم علامه دهخدا و مرحوم استاد همایی پیرو این نظریه‌اند. چنانکه سودی تصریح می‌کند «سوختن خرقه، که رسمی است ایرانی، به شکرانه رفع کدورت میان دو دوست صورت می‌گرفته»<sup>۱</sup> و دارابی می‌گوید: «طریقه فارسیان این بوده که هرگاه خواستندی که شکرایی به جای آورند، یا از سفر می‌آمده‌اند، خرقه را از سر به درمی‌آوردند و به شکرانه سلامت سفر می‌سوخته‌اند.»<sup>۲</sup> استاد همایی هم ضمن بیان این معنا که «خرقه‌سوزی، شاید، مأخوذ بوده است از رسم قدیم قربان کردن که سابقه آن به عرب پیش از اسلام می‌رسد»، با قید احتمال، رسم را نه ایرانی، بلکه عربی می‌داند و چنین اظهار نظر می‌کنند که: «خرقه‌سوختن در میان فقرای اهل تصوف رسمی بوده است نظیر صدقه دادن؛ یعنی اگر بلایی رفع می‌شده، یا خبر خوش بسیار مهمی می‌رسیده، یکی از اصحاب یا شیخ، خرقه خود را به رسم صدقه و شکر می‌سوزانده است، مثل اسپندسوزی و نظایر آن.»<sup>۳</sup>

#### ب) ترک مقام ارشاد

استاد مرحوم سعید نفیسی خرقه‌سوختن را رسمی می‌داند که با هدف ترک مقام ارشاد انجام می‌شده است. استاد می‌نویسد: «گاه مرشد کوچکتز در برابر مرشد بزرگتر خرقه خود را می‌سوزاند و بدین ترتیب در برابر او مقام ارشاد را ترک می‌گفت.»<sup>۴</sup>

#### ج) کیفر دادن

دکتر محسن کیانی بر آن است که سوزاندن خرقه با هدف کیفر دادن صوفی خطاکار صورت می‌گرفته است؛ بدین ترتیب که «اگر مریدی حرمت جامه درویشی را رعایت نمی‌کرد، بنا به دستور شیخ، خرقه او را از تنش بیرون آورده و در آتش می‌سوزانند.»<sup>۵</sup>

## د) تاوان گناه و قبول توبه

استاد فقید دکتر محمدامین ریاحی خرقه‌سوختن را نشانه تاوان گناه و شکرانه توبه از گناه و آن را رسمی صوفیانه می‌داند: «این بیت معنی ساده و روشنی دارد. شاعر خطاب به معشوق به خشم رفته از عاشق بریده می‌گوید: گله‌گزاری را بس کن و به نزد من بازگرد زیرا که چشم من که گناهکار اصلی بود (به گناه عاشق شدن یا نگرستن به خوب رویی دیگر)، گناه خود را به گردن گرفت و از آن استغفار کرد و (به رسم صوفیان و جوانمردان) خرقه رنگین خود را از سر خود بیرون آورد و آن را به نشانه تاوان گناه و به شکرانه توبه از گناه و به شکرانه آشتی با تو سوخت...»<sup>۶</sup>

### ۲. خرقه‌سوزی، تعبیری مجازی

برخی از محققان در تفسیر خرقه‌سوختن به گونه‌ای سخن گفته‌اند که می‌توان از سوی آنان اعلام داشت: خرقه‌سوزی، رسمی صوفیانه نیست، رسمی که بر طبق آن خرقه را در آتش بسوزانند؛ بلکه تعبیری است مجازی یا کنایی. در باب معنی این تعبیر، بر روی هم سه نظر اظهار شده است:

#### الف) سوختن چشم = کور شدن

دارابی، همان جا که از رسم خرقه‌سوختن فارسیان سخن می‌گوید، با نگرشی عرفانی بر بیت «ماجرا کم کن...» می‌افزاید: «چشم من در انتظار دیدار ماند و مثل اینکه هفت پرده چشم را از سر بیرون آورده، به شکرانه دیدار سوزانیدم»<sup>۷</sup> و علامه دهخدا چنین اظهار نظر می‌کند که: «شاید در زمان حافظ سوختن چشم کنایه از کور شدن از بسیاری انتظار بوده است»<sup>۸</sup> آنگاه به دو بیت از حافظ استشهد می‌کند که در آنها از «سوختن چشم» و «سوختن چشم از انتظار» سخن رفته است، و در پایان چنین اظهار نظر می‌کند که: «لذا با این تعبیر، معنی شعر «ماجرا کم کن...» این است که: مرا بیش از این منتظر مگذار که مردم چشم من به شکرانه دیدار تو، بر طبق رسم صوفیان خرقه را یعنی سپیدی خود را بسوزانید، یعنی از کثرت انتظار خشک و کور شد.»<sup>۹</sup> از مجموعه سخنان دارابی و علامه دهخدا می‌توان چنین استنباط کرد که دارابی تقریباً آشکارا و علامه دهخدا به گونه‌ای نهفته و با واسطه، خرقه‌سوختن را با توجه به بیت «ماجرا کم کن» به چشم پیوند داده‌اند و آن را به «سوختن چشم از کثرت انتظار و کور شدن آن» تفسیر کرده‌اند.

#### ب) ترک روی و ریا

مرحوم دکتر غنی بر آن است که «خرقه از سر به درآوردن، در اصطلاح صوفیان یعنی ترک روی و ریا کردن و به شکرانه بسوخت (= بسوختن)» تأکید همین معناست.<sup>۱۰</sup> استاد بهاءالدین خرمشاهی هم ضمن تصریح بدین معنا که نظریه دکتر غنی «تا حدی مستقیم و معنی دار است» در واقع نظریه دکتر غنی را

۶. ریاحی، گلگشت... ۳۲۳.

۷. دارابی، لطیفه غیبی، ۷۹.

۸. دهخدا، لغت‌نامه، ماده «خرقه‌سوختن» و «خرقه‌سوزی» متن و حواشی.

۹. همان.

۱۰. غنی، یادداشت‌ها... ۱۳۲.

۱. سودی، شرح بر حافظ، ۱۵۸/۱ (مشخصات کامل در فهرست منابع آمده است).

۲. دارابی، لطیفه غیبی، ۷۹-۷۸.

۳. دهخدا، به نقل از یوسفی، تعلیقات بوستان، شرح بیت ۱۷۰۲.

۴. نفیسی، در مکتب استاد، ۱۵۱۷.

۵. کیانی، تاریخ خانقاه، ۴۴۹-۴۴۸.

را مورد نقادی قرار می‌دهیم که بر بنیاد آنها خرقة‌سوزی تعبیری است مجازی یا کنایی.<sup>۸</sup>

#### ۱. نقادی خرقة‌سوزی، رسمی صوفیانه

نظریه‌هایی که اعلام می‌دارند «خرقة‌سوزی رسمی است صوفیانه»، نه نقلاً قابل دفاع‌اند، نه عقلاً. مراد از این سخن آن است که نه سندی در آثار صوفیان می‌توان بر تأیید و اثبات این نظریه یافت، که خرقة‌سوزی رسمی است صوفیانه، نه با معیارهای خردمندانه و با برهان‌های عقلی و عقلایی می‌توان آن را اثبات کرد.

پردازندگان این نظریه آرای خود را تحت تأثیر بیت بحث‌انگیز «ماجرا کم کن...» اظهار داشته‌اند؛ چرا که این نظریه‌ها جمله در تفسیر همین بیت بیان شده است. تعریف و تفسیرهایی هم که به دست داده‌اند خالی از تعبیر «به شکرانه بسوخت» نیست.

برای آنکه روشن شود و اثبات گردد که چنین رسمی در کار نبوده است، موضوع را از دو دیدگاه نقلی و عقلی مورد نقادی قرار می‌دهیم:

#### الف) از دیدگاه نقلی

هیچ سند و مدرک و مأخذی در دست نیست که وجود و رواج رسم خرقة‌سوختن را در میان صوفیان تأیید کند. مؤلفان صوفی در برخی از آثار خود از آداب و رسوم صوفیانه بحث کرده‌اند؛ از آداب سفر و حضر، از آداب خوردن و نوشیدن و پوشیدن و... تا آداب سماع، یعنی که کوچکترین تا بزرگترین رسم و آداب از نظر آنها دور نمانده است.<sup>۹</sup> اگر خرقة‌سوزی رسمی از رسوم صوفیان و ادبی از آداب آنان می‌بود، آیا نمی‌بایست ضمن آداب و رسوم صوفیانه از آن سخن می‌رفت؟ آخر رسم خلال کردن دندان مهمتر است یا رسم خرقة‌سوختن؟... تا آنجا که نگارنده جست‌وجو کرده است، فقط در یک منبع از سوزاندن خرقة، و نه خرقة‌سوزی، به‌عنوان یک رسم سخن رفته است، در کتاب *اسرارالاولیاء*، گفتار فریدالدین شکرگنج: «... آینده‌ای بیامد و روی بر زمین آورده عرض داشت کرد: فلان مرد که مریدی از مریدان شماس است، در میان اهل دنیا و صحبت ایشان بیشتر می‌باشد. آن بزرگ چون این بشنید بر فرود فرمود که او را پیش من طلب کنید. چون آن مرید را طلبیدند، آن بزرگ فرمود که لباس گلیم و صوف از او بستانند و آتش کرده بودند، فرمود که بسوزید، بسوختند و به چشم سرخ جانب او دید. فرمود که او را بیرون کنید که هنوز لایق صوف نشده است. بعد از آن فرمود که: ای درویش، این، لباس انبیا و اولیاست...»<sup>۱۰</sup>

مؤلف *تاریخ خانقاه*، چنانکه در بحث نقل نظریه‌ها مطرح شد، خرقة‌سوختن را کیفر دادن صوفی ناهل، از طریق سوزاندن خرقة وی به امر شیخ، تفسیر

تأیید می‌کند و به توضیحات خود ضمن نقد و نفی نظریه‌هایی که بر طبق آنها خرقة‌سوزی رسمی صوفیانه به شمار می‌آید، به تصحیح و تکمیل آن می‌پردازد.<sup>۱</sup> زنده‌یاد استاد دکتر زریاب‌خوئی در این زمینه بر دو نکته تأکید ورزیده‌اند: یکی، «ترک خرقة به‌عنوان جامه ریا و رفتن به خانه خمار و به رمز، خانه صفا و یکرنگی و از خود بیرون آمدن و مست شدن و به کنار نهادن روی و ریای خلق»؛ دوم، نسبت دادن خرقة‌سوزی به مردم چشم، بدان سبب که مردم چشم ظاهربین و جهان‌بین است، نه جان‌بین و درون‌نگر، که نکته نخست، در طریق صواب است.<sup>۲</sup>

استاد فقید دکتر منوچهر مرتضوی نیز در ضمیمه کتاب *مکتب حافظ* با اشاره به اینکه «هنوز سندی در خصوص خرقة در آوردن و به شکرانه سوختن در میان صوفیان به دست نیامده است»<sup>۳</sup> نظری شبیه به نظر مرحوم دکتر غنی ابراز می‌کند: «... مقصود از به شکرانه سوختن خرقة، مفهوم مکرر در دیوان خواجه یعنی سوختن خرقة و دلق و مرقع و خرقة پشمینه به‌عنوان آتش زدن به علامت ریا و نفاق و رعونت و توبه از فسق و فساد پنهان و اصلاح و تصفیه راه و روش و خلق و خوی خویش است».<sup>۴</sup>

#### ج) اشک ریختن

استاد مرحوم سعید نفیسی بر آن است که «به شکرانه سوختن مردم چشم، اشاره به اشک ریختن چشم است؛ زیرا اشک سوزانی که از چشم بیرون می‌ریزد مانند خرقة‌ای است که چشم از خود جدا کرده باشد».<sup>۵</sup>

#### د) رفع حجاب غیریت

به نظر استاد دکتر فتح‌الله مجتبیایی خرقة‌سوختن تعبیری کنایی است و آن عبارت از «رفع حجاب غیریت و دوگانگی و برآمدن به مقام وصل و اتحاد»<sup>۶</sup> خواهد بود.

#### ه) جدا شدن از مقام و حالت پیشین

استاد دکتر شفیعی‌کدکنی در تعلیقات خود بر کتاب *اسرارالتوحید* می‌نویسد: «خرقة‌سوختن به معنی جدا شدن از مقام یا حالت پیشین است، یعنی به هیچ روی، سر بازگشتن به حالت پیشین را ندارم».<sup>۷</sup>

#### بخش دوم) نظریه‌ها در ترازوی نقد

از آنجا که نظریه‌ها را به دو بخش تقسیم کردیم، در بحث از نقادی نظریه‌ها نیز به همان ترتیب عمل می‌کنیم، یعنی نخست به نقادی نظریه‌هایی می‌پردازیم که بر طبق آنها خرقة‌سوزی رسمی صوفیانه شمرده می‌شود، و سپس نظریه‌هایی

۱. خرمشاهی، *حافظ‌نامه*، ۱/۱۸۵۱۸۴.

۲. زریاب، *آئینه جام*، ۲۵۰.

۳. مرتضوی، *مکتب حافظ*، ۵۶۵.

۴. همان، ۵۶۸.

۵. نفیسی، *در مکتب استاد*، ۱۷.

۶. مجتبیایی، *شرح شکن زلف*، ۱۷۶۱۸۹.

۷. شفیعی‌کدکنی، *تعلیقات*، ۲/۴۷۰۴۶۹.

۸. بیان این معنا که نظریه‌های بزرگانی چون علامه دهخدا، استاد همای و استاد سعید نفیسی ناصواب است و دور از حقیقت، یک بحث علمی است و ناصواب بودن نظریه‌های این بزرگان هم به هیچ روی از عظمت آنها نمی‌کاهد. اگر آنان تلاش نوززیده بودند و نظریه‌های صواب و ناصواب اظهار نداشته بودند، ما امروز البته باز هم به‌طور نسبی، به حقیقت امر راه نمی‌بردیم. دانش و تحقیق رو به کمال می‌رود، ما خود نیز بسیار خطا می‌کنیم، خطایی که اگر امروز روشن نشود، فردا روشن خواهد شد.

۹. به‌عنوان نمونه نک: باخرزی، اوراد... سراسرائر.

۱۰. بابا فرید شکرگنج، *اسرارالاولیاء*، ۳۸.

نظریه‌هایی که اعلام می‌دارند «خرقه‌سوزی رسمی است صوفیانه»، نه نقلاً قابل دفاع‌اند، نه عقلاً. مراد از این سخن آن است که نه سندی در آثار صوفیان می‌توان بر تأیید و اثبات این نظریه یافت، که خرقه‌سوزی رسمی است صوفیانه، نه با معیارهای خردمندان و با برهان‌های عقلی و عقلایی می‌توان آن را اثبات کرد.

اگر خرقه‌سوزی رسمی از رسوم صوفیان و ادبی از آداب آنان می‌بود، آیا نمی‌بایست ضمن آداب و رسوم صوفیانه از آن سخن می‌رفت؟

می‌کند، و با نقل مطالب کتاب *اسرارالاولیاء*، نظریه خود را استوار می‌دارد؛ یعنی که اگر دیگران در تأیید خرقه‌سوزی به عنوان رسمی از رسوم صوفیان به بیت معروف حافظ، «ماجرای کم کن و بازآ...» استناد کرده‌اند و بر بنیاد این بیت، خرقه‌سوزی را یک رسم صوفیانه دانسته‌اند، مؤلف *تاریخ خانقاه* - که البته او نیز تحت تأثیر بیت حافظ بوده است و در اندیشه روشن ساختن معنای آن، به مطالب کتاب *اسرارالاولیاء* استناد کرده تا خرقه‌سوزی را به عنوان یک رسم به اثبات رساند.<sup>۱</sup>

اما سخت بعید است که بتوان مطالب کتاب *اسرارالاولیاء* را مؤید خرقه‌سوزی به عنوان یک رسم صوفیانه به شمار آورد؛ چرا که:

اولاً، رسم همانا آیین و روش است؛ یعنی قاعده‌ای است کلی که در زمان خاص، طی تشریفات خاص، به صورت فردی یا جمعی تکرار شود و به عمل درآید، مثل رسم ماجرا کردن در میان صوفیان، چنین است آیین‌های ملی و دینی (جشن نوروز یا جشن مبعث)، که جمله رسم محسوب می‌شود، زیرا در زمان خاص و با رعایت تشریفات خاص تکرار می‌گردد. این سخنان بدان معناست که رسم، یک استثنا نیست. در حالی که مطالب *اسرارالاولیاء* حکایت‌گر سخت‌گیری شیخ است و شدت خشم او در جریان بازستاندن خرقه از خرقه‌پوشی ناهل و به اصطلاح «برکشیدن خرقه» از او، که چشمان شیخ از شدت خشم سرخ بوده و به تعبیر نویسنده *اسرارالاولیاء*، «به چشم سرخ جانب او (صوفی مغضوب) می‌دیده» و در این حالت دستور می‌دهد تا خرقه برکشیده از تن صوفی نگون‌بخت مغضوب را در آتشی که صوفیان احتمالاً برای پختن غذا افروخته بودند بسوزانند. اگر آینده (= شخصی که از راه آمده بود و به شیخ گزارش می‌داد) به شیخ گفته بود فلان مرید شما در رعایت آداب صوفیانه مخلصانه کوشاست، پیداست که شیخ به جای ستاندن خرقه از او خرقه‌ای دیگر، فی‌المثل خرقه تبرک هم به عنوان جایزه به او می‌داد.

ثانیاً، چنانکه اشارت رفت، اگر سوزاندن خرقه رسمی از رسوم و ادبی از آداب می‌بود، بی‌گمان، مثل دیگر رسوم و دیگر آداب، در کتب صوفیانه ثبت و ضبط می‌شد و بحث از آن، آن هم در حد یک اشاره به کتاب *اسرارالاولیاء*، که در شمار کتب درجه اول صوفیانه هم نیست، محدود نمی‌گشت. البته مندرجات این کتاب نیز از یک اتفاق خبر می‌دهد، نه از یک رسم.

ثالثاً، مجازات و اخراج صوفی ناهل از جرگه صوفیان با «برکشیدن خرقه» و «بازستاندن خرقه» از او که مکرر در متون صوفیانه از آن بحث شده و بدان اشارت رفته است<sup>۲</sup> صورت می‌گیرد. در این متون هرگز از سوختن خرقه پس از برکشیدن آن از تن صوفی سخن نرفته است.

رابعاً، خرقه‌سوزی، به تعبیر نویسنده دانشمند کتاب *تاریخ خانقاه*، به عنوان رسمی ناظر بر تنبیه انضباطی صوفیان، با نظریه دیگر محققان (سودی، دارابی، علامه دهخدا و استاد همایی...) مغایرت دارد؛ چرا که بر طبق نظریه این بزرگواران، رسم خرقه‌سوزی همانا سوزاندن خرقه به نشانه شکر یا شوق است. نیک پیداست که این تفسیر برخاسته از تأمل در بیت «ماجرای کم کن و بازآ...» است، و آن تفسیر حاصل برداشت نویسنده از مفاد مندرجات *اسرارالاولیاء* است. باری نتیجه نهایی نگرش از دیدگاه نقلی، چنانکه در آغاز نیز گفته آمد، آن است که: در متون صوفیه از خرقه‌سوزی به عنوان رسمی از رسوم و ادبی از آداب سخن در میان نیامده است.

#### ب) از دیدگاه عقلی

از چشم خرد و بر طبق معیارهای خردمندان، خرقه‌سوزی رسمی از رسوم صوفیان نمی‌تواند بود و ادله عقلی، مثبت این مدعاست که: صوفیان خرقه را نمی‌سوزانده‌اند. به نظر نگارنده، از جمله ادله‌ای که می‌توان اقامه کرد، همانا سه دلیل است: دلیل تقدس، دلیل ضد رسم (مخالفت با شرع)، دلیل عدم استمرار.

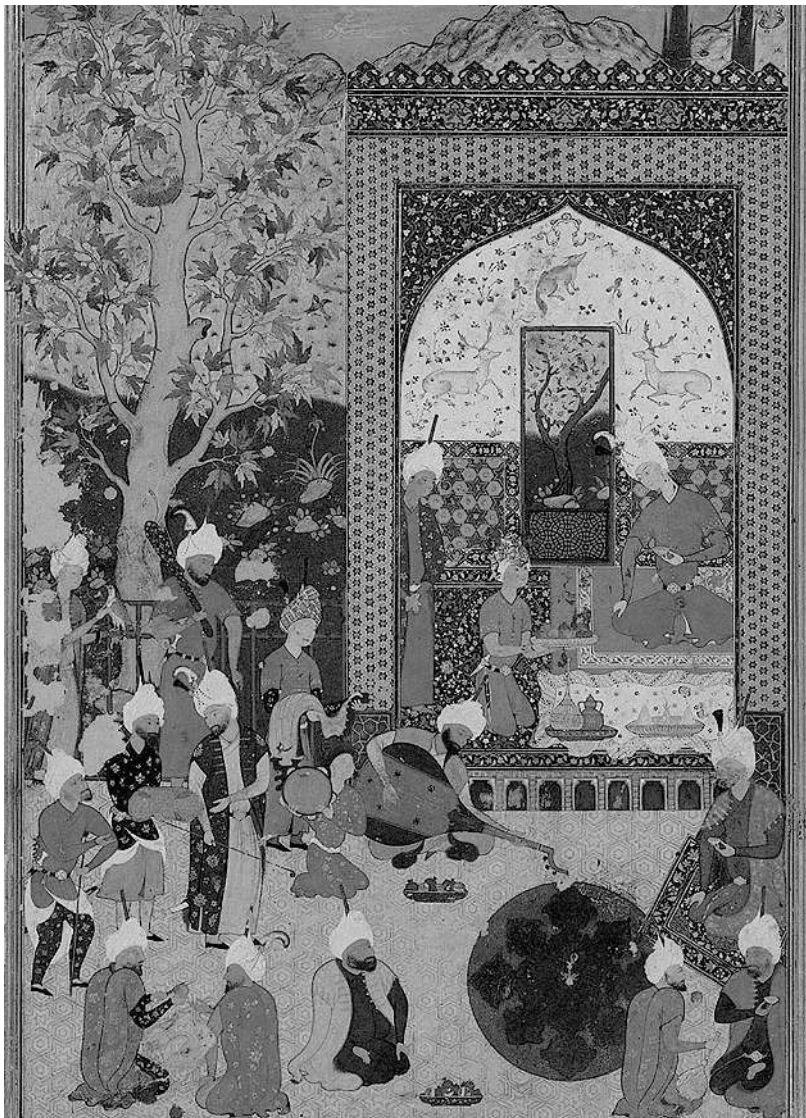
۱) **دلیل تقدس** - خرقه از دیدگاه صوفیانه مقدس است و بدان سبب که هیچ چیز مقدس را نمی‌سوزانند، به ناگزیر خرقه را نیز نخواهند سوزاند. تقدس خرقه در نظر صوفیان تا بدان پایه است که آن را نمی‌فروشند و خرید و فروش آن را حرام می‌دانند. در رسم ماجرا کردن آمده است که: هرچه جز خرقه در میان نهاده می‌شد،<sup>۳</sup> آن را به بازار می‌بردند و می‌فروختند و صرف صوفیان می‌کردند، اما خرقه را به هیچ روی نمی‌فروختند. باخرزی می‌نویسد: «و اگر آنچه در میان آمده است خرقه‌ها

۲. به عنوان نمونه نک: محمد منور، *اسرارالتوحید*، ۶۵۶۶. «حکایت خرقه برکشیدن قشیری از صوفی مفتون خواجه اسماعیل دقّاق».

۳. در رسم ماجرا کردن که همانا رسمی بود برای رفع کدورت حاصل آمده میان دو درویش و زیر نظر شیخ و با حضور درویشان انجام می‌گرفت. پس از رفع کدورت، «چیزی از دنیاوی» در میان می‌نهادند تا گناه را به گردن آن اندازند و بگویند که: مثلاً مال دنیا یا فلان چیز دنیایی مقصّر است، نه درویشان، و این همان چیزی بود که به بازار می‌بردند و می‌فروختند و خرج صوفیان می‌کردند. گاه خرقه در میان می‌نهادند و گناه را به گردن خرقه می‌انداختند، که در این صورت فروختنی نبود...

۱. کیانی، *تاریخ خانقاه*، ۴۴۹، ۴۴۸.





باشد به هیچ وجه آن خرقه‌ها را به بازار نبرند که آن خرقه‌ها حکم خرقه مشایخ دارد، جهت آنک نظر مشایخ به آن خرقه‌ها رسیده باشد و آن خرقه‌ها تا به رسول‌الله (ص) مسلسل باشد... و اگر خرقه‌ها را به رضای جمع، کسی خرد و چیزی در میان نهد و آن خرقه‌ها را باز به درویشان برساند، شاید [شایسته است] و جوانمردی باشد و پسندیده افتد.<sup>۱</sup> این خریدن خرقه به رضای جمع هم که همراه بود با دعوتی و مهمانی دادنی، در واقع عملکردی بود با هدف حفظ تقدس و احترام خرقه و جلوگیری از بردن آن به بازار و فروختن. بدین معنا هم در متون صوفیه مکرراً اشاره شده است، چنانکه در حکایتی از کتاب *اسرارالتوحید*، پس از توصیف یک مجلس سماع و بی‌خودی‌های به بار آمده از آن و خرقه انداختن‌ها (به اصطلاح: طرح خرقه) در حالت بی‌خودی، می‌خوانیم: «... خلق، به یک بار به فریاد آمدند و من بی‌هوش و از دست رفته، شیخ مرا گفت: تو را این قدر بس باشد. حالت‌ها رفت و خرقه‌ها انداختند. پدرم خرقه‌ها را به دعوتی باز خرید.»<sup>۲</sup>

آیا چیزی را که به سبب مقدس بودن و محترم شمردن نفروشد، می‌سوزانند؟! ممکن است به نظر آید که خرقه صوفی صافی مقدس است، و نه خرقه ناهلان. پاسخ آن است که: اولاً، آنچه از دیدگاهی و در مکتبی مقدس است، همواره مقدس خواهد بود، حتی اگر در اختیار ناهل قرار گیرد؛ فی‌المثل قرآن، اگر نزد کافران هم باشد، قرآن است و مقدس. از این دیدگاه است که خرقه را از ناهل باز می‌ستانند؛ باز می‌ستانند تا امر مقدس را از نامقدس جدا سازند. ثانیاً، سوختن بودن خرقه از دیدگاه مخالفان خرقه‌پوشی، حکایتی دیگر است. حتی اگر، فی‌المثل، این سوختن به صورت یک رسم و آیین درآید و از نظر و نظریه فراتر رود و به عمل پیوندد، باز هم رسم صوفیانه به شمار نمی‌آید و در زمره آداب صوفیان نیست؛ بلکه رسمی خواهد بود و ادبی در مکتبی دیگر و در مذهبی دیگر.

**۲) دلیل ضد رسم (مخالفت با شرع) -** از داستان شیخ سمعان (= صنعان) در *منطق‌الطیر عطار* و دلدادگی او به دختر ترسا و ماجراهایی که بر او گذشت، می‌توان دریافت که خرقه‌سوزی، نه تنها رسمی صوفیانه نیست، بلکه رسمی است ضد آن، که همانا تقدس خرقه و محترم داشتن آن رسمی است صوفیانه. دختر ترسا از شیخ می‌خواهد تا چهار عمل انجام دهد: سجده کردن بت، سوزاندن قرآن، نوشیدن باده و ترک ایمان (اسلام).

گفت دختر گرتوهستی مرد کار

چار کارت کرد باید اختیار

سجده کن پیش بت و قرآن بسوز

خمر نوش و دیده را ایمان بدوز<sup>۳</sup>

و چون شیخ جمله را انجام می‌دهد، او را مست، به سوی دیر می‌برند تا زنار بر بندد و خرقه بسوزاند؛ یعنی که آن «چار کار»، مقدمه زنار بستن و خرقه سوختن است:

شیخ را بردند سوی دیر، مست

بعد از آن گفتند تا زنار بست

شیخ چون در حلقه زنار شد

خرقه آتش در زد و در کار شد<sup>۴</sup>

۳. عطار، *منطق‌الطیر*، ۷۵.

۴. همان، ۷۷.

۱. باخرزی، *اوراد...*، ۲۵۶.

۲. محمد مؤنر، *اسرارالتوحید*، به اهتمام دکتر ذبیح‌الله صفا، ۶۸.

بخشی از آداب و رسوم صوفیانه همچنان برجاست و همچنان در خانقاهها و در گردهمایی‌های صوفیانه برگزار می‌شود، مثل آداب سماع، و بخشی از این آداب، گرچه به سبب دگرگون شدن اوضاع و احوال اجتماعی و تغییر یافتن شرایط زندگی، به ظاهر، اجرا نمی‌گردد، اما فراموش هم نشده است... اگر خرقه‌سوزی رسمی از رسوم صوفیان می‌بود، آیا نمی‌بایست به عنوان یک رسم یا همچنان مستمر باشد.

اگر آن چار کار و این دو کار (زئار بستن، خرقه‌سوختن) جزء آیین مسلمانی بود و در شمار رسوم صوفیانه، آیا دختر ترسا از شیخ می‌خواست تا بدان‌ها دست یازد؟ و ترسایانی که می‌دیدند شیخ با انجام دادن آن چار کار، ره ایشان گزیده، او را برای بستن زئار و سوختن خرقه به دیر می‌بردند؟<sup>۱</sup> در بیتی از یک غزل عطار هم «ترسابچه لولی» که «همچون بت روحانی» است و شخصیتی است جانشین «دختر ترسا» در داستان شیخ سمعان، اعلام می‌کند که وصل او منوط به «خرقه سوختن» و «قبله گرداندن (سجده کردن بت)» است:

گروصل منت باید ای پیرموقع پوش  
هم خرقه بسوزانی، هم قبله بگردانی<sup>۲</sup>

یعنی که «خرقه‌سوختن» و «قبله گرداندن» را یک حکم است، یعنی که هر دو خلاف شرع است و خلاف آداب و رسوم صوفیانه که به قول هجویری «دین، اصل است و تصوف، نتیجه و فرع»<sup>۳</sup> و به گفته عزالدین محمود کاشانی «اقوال و افعال صوفی همه موزون بود به میزان شرع».<sup>۴</sup>

۳) دلیل عدم استمرار - بخشی از آداب و رسوم صوفیانه همچنان برجاست و همچنان در خانقاهها و در گردهمایی‌های صوفیانه برگزار می‌شود، مثل آداب سماع، و بخشی از این آداب، گرچه به سبب دگرگون شدن اوضاع و احوال اجتماعی و تغییر یافتن شرایط زندگی، به ظاهر، اجرا نمی‌گردد، اما فراموش هم نشده است. فی‌المثل، دیگر صوفیان در ملاء عام خرقه نمی‌پوشند، اما بحث از خرقه‌پوشی و آداب آن همچنان باقی است و همچنان از انواع خرقه چون خرقه تبرک و خرقه ولایت و... و از رنگ‌های خرقه سخن در میان است. اگر خرقه‌سوزی رسمی از رسوم صوفیان می‌بود، آیا نمی‌بایست به عنوان یک رسم یا همچنان مستمر باشد، یا به روشنی و یقین، و نه با احتمال و گمان و بدون ذکر مأخذ و سند، از آن سخن رود؟

## ۲. نقادی خرقه‌سوزی به عنوان تعبیری مجازی

نظریه‌هایی که بر طبق آنها خرقه‌سوزی تعبیری کنایی است، نظریه‌هایی است در طریق صواب، چرا که خواهیم دید که تعبیر خرقه‌سوزی نه یک تعبیر حقیقی، که تعبیری است مجازی با معنایی کنایی.

در نظریه مرحوم دکتر غنی، این تفسیر که «خرقه از سر

به درآوردن» به معنی «ترک روی و ریا کردن است»، صواب نیست؛ که خرقه را بدان سبب از سر به درمی‌آوردند که جلوی آن بسته بود و جز آنکه از سر به در آورند راهی نداشت، خواه آن کس که خرقه را از سر به درمی‌آورد صوفی‌ای بود صافی، یا پشمینه‌پوشی بود مرائی و بی‌خبر از عشق و صفا، مگر آنکه مراد از «خرقه از سر برآوردن»، ترک خرقه (= خرقه ریایی) باشد و «ترک خرقه» هم تعبیری کنایی به شمار آید که لازم معنای آن «ترک روی و ریا کردن» است و به «شکرانه سوختن خرقه» هم تأکیدی بر «ترک روی و ریا» محسوب شود.

بخش نخست نظریه استاد زریاب، مبنی بر اینکه خرقه‌سوزی، ترک ریا و «به کنار نهادن روی و ریای خلق» است، صواب محسوب می‌شود، اما بخش دوم یا نکته دوم، یعنی نسبت دادن خرقه‌سوزی به مردمک چشم به سبب ظاهرینی آن<sup>۵</sup>، دست‌کم به طور مستقیم به موضوع مربوط نیست و چنانکه خواهیم دید این انتساب سببی دیگر دارد.

نظریه استاد بهاء‌الدین خرمشاهی هم به طریق اولی صواب است. در نظریه ایشان نکته‌ای یا اشاره‌ای هست بس مهم و آن نکته یا اشاره آن است که: «خرقه‌سوزی از لوازم رندی است».<sup>۶</sup>

نظریه استاد دکتر شفیعی‌کدکنی هم حاوی نکته‌ای مهم است که جایگاه آن در بخش سوم مقاله مشخص خواهد شد. اما نظریه دارابی و علامه دهخدا مبنی بر اینکه خرقه‌سوختن، خشک شدن چشم است، یا به تصریح علامه دهخدا خرقه‌سوختن چشم، خشک شدن چشم است، نظریه‌هایی صواب به شمار نمی‌آیند از آن‌رو که اساساً در بیت «ماجر کم کن...»، خرقه، خرقه چشم نیست و چشم، خرقه‌پوش محسوب نمی‌شود تا بتوان از «خرقه‌سوختن چشم» سخن گفت. چنین است نظریه استاد مرحوم سعید نفیسی که «خرقه از سر به درآوردن و به شکرانه سوختن مردم چشم» را «اشاره به اشک ریختن چشم» تفسیر کرده‌اند!

و چنین است که در ترازوی نقد، آن همه نظریه وزنی نتوانند آورد و تنها چهار نظریه صواب می‌نمایند، یا در طریق صواب‌اند؛ این نظریه‌ها که:

خرقه‌سوختن، ترک روی و ریا کردن است.

خرقه‌سوختن، از لوازم رندی است.

خرقه‌سوختن، رفع حجاب غیریت است.

خرقه‌سوختن، جدا شدن از مقام و حالت پیشین است.

۵. زریاب، آئینه جام، ۳۵۰.

۶. خرمشاهی، حافظ‌نامه، ۱۸۵/۱.

۱. محقق گرانایه، بهاء‌الدین خرمشاهی، با استناد بدین معانی نتیجه می‌گیرد که: «خرقه سوزاندن عملی است خلاف و حاکی از ترک اولای شرعی» (حافظ‌نامه، ۱۸۴/۱).

۲. عطار، دیوان، غزل شماره ۸۲۲.

۳. هجویری، کشف‌الحجوب، ۳۳۴.

۴. عزالدین کاشانی، مصباح‌الهدایه، ۳۵۶....

**بخش سوم) تحلیل علمی - منطقی موضوع**

تعبیر خرقه سوزی یا خرقه سوختن را از سه دیدگاه می توان مورد توجه و مطالعه قرار داد:

از دیدگاه دانش بیان

از دیدگاه سیر و سلوک معنوی

از دیدگاه رندی (طنز و انتقاد اجتماعی)

در شعر حافظ، غیر از تعبیر خرقه سوزی یا خرقه سوختن، دو تعبیر دیگر نیز هست که حکم خرقه سوزی بر آنها صدق می کند. این دو تعبیر عبارت اند از:

شستن خرقه با باده

دور انداختن خرقه

بدین ترتیب خواننده در شعر حافظ با سه تعبیر رندانه در باب خرقه روبه رو است، از آن رو که خواجه رندان، سه حکم رندانه در باب خرقه صادر کرده است. گرچه تنها یک حکم از این احکام، یعنی حکم خرقه سوزی است که همواره بر زبان ها می رود و مورد بحث و بررسی قرار می گیرد، اما این سه حکم یکسان اند و متوجه یک هدف و مکمل یکدیگر:

**حکم اول) خرقه، سوختنی یعنی سوزاندنی است = تعبیر خرقه سوختن**

نمونه ۱)

نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد  
ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

(۱۵۹/۱)

نمونه ۲)

در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک  
جهدی کن و سر حلقه رندان جهان باش

(۲۷۲/۳)

این حکم مجموعاً یازده بار، ضمن یازده بیت، در باب خرقه و دیگر جامه های صوفیانه یعنی دلق و مرقع صادر شده است.

**حکم دوم) خرقه، با شراب شستنی است = تعبیر شستن خرقه با آب می، یا با آب خرابات، و یا با می**

نمونه ۱)

کنون به آب می لعل خرقه می شویم  
نصیبه ازل از خود نمی توان انداخت

(۱۶/۹)

نمونه ۲)

ساقی بیار آبی از چشمه خرابات  
تا خرقه ها بشویم از عجب خانقاهی

(۴۸۹/۹)

این حکم مجموعاً هفت بار، ضمن هفت بیت، صادر شده است که چهار مورد آن آشکار است و سه مورد نهفته است و ایهام آمیز.

**حکم سوم) خرقه، دور انداختنی است = تعبیر انداختن خرقه، یا دور انداختن خرقه**

نمونه ۱)

حافظ، این خرقه بینداز، مگر جان ببری  
کآتش از خرقه سالوس و کرامت برخاست

(۲۱/۷)

نمونه ۲)

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت  
حافظ، این خرقه پشمینه بینداز و برو

(۴۰۷/۸)

این حکم محدود است به همین دو مورد.

بدیهی است که در هر دو مورد، حکم نخست، یعنی حکم سوختنی بودن خرقه نیز به گونه ای ایهام آمیز صادر شده است. در هر سه حکم بدین معنا تصریح شده و بر این معنا تأکید گردیده که به هر حال خرقه شایسته پوشیدن نیست.

احکام سه گانه را - چنانکه گفته آمد - از سه دیدگاه می توان نگریست و از سه دیدگاه می توان مورد مطالعه و بحث و بررسی قرار داد:

۱. از دیدگاه دانش بیان

از دیدگاه دانش بیان، احکام سه گانه حافظ در باب خرقه، کنایه یا تعبیر کنایی به شمار می آیند و در طبقه بندی کنایه، از نوع «کنایه از فعل (= حال)» محسوب می شوند، چرا که هر یک مصدری است مرکب، یا جمله ای است که لازم معنای آن اراده شده است؛ درست مثل «دست کفچه کردن» که مراد «گدایی کردن» است. از آن رو که لازمه گدایی کردن، دست کفچه کردن است...<sup>۱</sup> به یاد آوریم که کنایه، تعبیری است بیانگر دو معنا، معنای ظاهری (اصلی)، و معنای باطنی (مجازی). گرچه مراد گوینده، همواره، معنای باطنی (مجازی) است، اما: اولاً، دو تصویر از هر تعبیر کنایی پیش چشم می آید و به ذهن متبادر می گردد، یکی تصویر معنی

۱. رک: کتب بیان، مبحث کنایه.

راستی را اگر بتوان  
بر اساس بینی از حافظ  
(ماجرا کم کن...)  
استدلال کرد که:  
خرقه سوزی رسم و  
آیینی صوفیانه است،  
چرا نتوان فی المثل  
بر بنیاد بیت «کنون  
به آب می لعل خرقه  
می شویم...» استدلال  
کرد که: «خرقه با  
باده شستن» نیز  
رسم و آیینی است  
صوفیانه؟! و چرا نتوان  
به استناد تعبیرهایی  
چون «حافظ، این  
خرقه پشمینه بینداز  
و برو»، دلیل آورد که:  
«دور انداختن خرقه»  
هم طی تشریفاتی  
و بر طبق رسمی از  
رسوم صوفیانه صورت  
می گرفته است!؟





از سوی دیگر، در عرف رندی و در فرهنگ رندانه حافظ، خرقة ملازم ریا و سالوس و تزویر است، از آن رو که زهد از دیدگاه حافظ، یعنی ریا و سالوس و تزویر، و زاهد یعنی ریاکار نیرنگ باز سالوس و این بدان سبب است که به گواهی تاریخ تصوف، جریان زهد (تصوف زاهدان)، به تدریج از صفا و یکرنگی دور شد.

ظاهری، دوم، تصویر معنی باطنی، ثانیاً، بدان سبب که در کنایه، همانند استعاره، قرینه صارفه و معینه در کار نیست تا ذهن را از معنای اصلی منصرف سازد و به معنای مجازی راهبر شود، کار بازشناسی و تشخیص، سخت دشوار می‌گردد و نه تنها آنان که با لطایف و ظرایف سخن پارسی آشنایی کامل ندارند راه خطا می‌پویند، که گاه، اهل فن نیز در معرض اشتباه قرار می‌گیرند، چنانکه در مورد تعبیر کنایی «خرقه سوختن»، راه خطا پوییده‌اند و به اشتباه در افتاده‌اند و آن‌سان که گفته آمد، از رسم و آیین خرقة سوزی سخن گفته‌اند؛ همان رسم و همان آیین که نه مورد قبول عقل است، نه مورد تأیید نقل و راستی را اگر بتوان بر اساس بیتی از حافظ (ماجرای کم کن... ) استدلال کرد که: خرقة سوزی رسم و آیینی صوفیانه است، چرا نتوان فی‌المثل بر بنیاد بیت «کنون به آب می لعل خرقة می‌شویم...» استدلال کرد که: «خرقه با باده شستن» نیز رسم و آیینی است صوفیانه؟! و چرا نتوان به استناد تعبیرهایی چون «حافظ، این خرقة پشمینه بینداز و برو»، دلیل آورد که: «دور انداختن خرقة» هم طی تشریفات و بر طبق رسمی از رسوم صوفیانه صورت می‌گرفته است؟! آخر وقتی هر سه حکم با یک نگرش و با یک هدف صادر شده، اگر یکی از آنها رسم محسوب شود، آن دو نیز باید از جمله رسوم به شمار آیند و اگر آن دو در شمار رسوم و آداب نباشند، به ناگزیر، آن یک حکم نیز در زمره رسوم و آداب نخواهد بود. این، حکم خرد است و حکم منطقی... و چنین است که به مدد حکم «شستنی بودن خرقة با باده»، و حکم «دور انداختنی بودن خرقة» که بی‌گمان دو تعبیر کنایی است، و نه دو رسم از رسوم صوفیانه می‌توان بدین نتیجه رسید که خرقة سوزی نیز رسمی از رسوم صوفیانه نبوده است؛ چرا که «مستوجب آتش بودن خرقة» حکایتی است و آن را بر طبق یک رسم در آتش سوزاندن، حکایتی دیگر، که «ی» در سه تعبیر «سوختنی»، «شستنی» و «دورانداختنی»، به قول علمای دستور زبان فارسی، «ی لیاقت» است و بیانگر شایستگی و لیاقت، بیانگر این معانی که: خرقة سزاوار دور انداختن است و شایسته آن است تا آن را به «آب می» (= باده = شراب = آب چشمه خرابات) بشویند، بشویند تا رنگ ریا از آن زدوده شود. کنایه از اینکه باید با می و بی خودی، ریای ناشی از زهد را از میان برد؛

گرچه با دلق ملمع، می گلگون عیب است  
مکنم عیب کز او رنگ ریا می‌شویم

(۳۸۰/۵)

بشویند تا از «عجب خانقاهی» پاک شود، عجب و تکبر مسندسازی که یکسره از صفا دور شده‌اند و اگر قرار باشد از آن عجب و تکبر پاک گردند، جز رو نهادن به خرابات (میخانه) و دل به عشق و مستی سپردن راهی ندارند:

ساقی بیار آبی از چشمه خرابات  
تا خرقة‌ها بشویم از عجب خانقاهی

(۴۸۹/۹)

و بشویند تا بوی دورنگی از خرقة صوفی بی‌صفا و از نقش آن، که تکه‌ها و وصله‌های رنگارنگ (دلق ملّمع) است، زدوده شود و به برکت عشق و مستی، یکرنگی جایگزین آن گردد:

بوی یکرنگی از این نقش نمی‌آید، خیز  
دلق آلوده صوفی به می ناب بشوی

(۴۸۵/۲)

دور انداختن و سوزاندن خرقة نیز بیانگر همین معانی و حکایت‌گر همین نکته‌هاست و نیک پیدا است که این معانی، جمله، تعبیرهایی کنایی است...

#### لازم معنی

با توجه بدین اصل که در کنایه، لازم معنی مراد است و دلالت تعبیرهای کنایی بر معانی آنها دلالت التزام<sup>۱</sup> به شمار می‌آید، یعنی دلالت لفظ، یا دلالت تعبیر بر لازم معانی آن، اینک می‌توان پرسید که: لازم معنای احکام سه‌گانه مورد بحث، یعنی لازم معنای سه تعبیر کنایی «خرقة سوختن»، «خرقة با باده شستن» و «خرقة دور انداختن» چیست؟ پاسخ آن است که: از یک سو خرقة در عرف صوفیان و در فرهنگ خانقاهیان، ملازم زهد است و خرقة پوش، زاهد به شمار می‌آید، از آن رو که تصوف اسلامی به گواهی تاریخ، با زهد آغاز شد و صوفیان همان زاهدان بودند و خرقة، لباس زهد و جامه رسمی زاهدان محسوب می‌شد. ترکیب خرقة زهد که در

۱. در کتب منطق، دلالت لفظ بر معنا را سه‌گونه دانسته‌اند:

الف) دلالت مطابقه: یعنی دلالت لفظ بر تمام معنا، مثل اینکه بگویم «کتاب» و مراد ما «تمام اجزای کتاب (کل کتاب) باشد. چنین است در جمله: «کتاب گلستان را از کتابخانه بیاورد».

ب) دلالت تضمن: یعنی دلالت لفظ بر جزئی از معنای آن. مثل دلالت «کتاب» بر «جلد کتاب» چنین است وقتی فی‌المثل بچه جلد کتاب را پاره می‌کند و ما با عصبانیت می‌گوییم: بچه کتابم را پاره کرد».

ج) دلالت التزام: یعنی دلالت لفظ بر لازم معنای آن، چنانکه وقتی می‌گوییم: «فلان کس رستم است»، مقصود ما این است که «شجاع و پهلوان است»؛ یا وقتی می‌گوییم: «فلان کس حاتم است»، مراد ما این است که «بخشنده است»؛ زیرا در فرهنگ ما رستم، نماد پهلوانی است و حاتم، نماد بخشندگی... چنین است که لازم معنا از فرهنگ و عرف و عادت یک ملت به بار می‌آید، چنانکه یک فرنگی نه معنی «پهلوانی» را از لفظ «رستم» درمی‌یابد، نه معنی «بخشنده» را از لفظ «حاتم».





قطع نظر از آنان که  
بر زهد پای فشردند و  
به عشق نپیوستند،  
از دیدگاه پیوستگان  
به عشق و محبت،  
عشق، کمال به شمار  
آمد و فراتر از زهد قرار  
گرفت...  
یعنی که تصوف، مرحله  
مقدماتی و متوسط  
مکتب شهودی شمرده  
شد و عرفان، مرحله  
عالی آن.

به مدد این دو لازم معناست که می‌توان به تعبیرها، یا به احکام سه‌گانه مورد بحث، از دو دیدگاه دیگر نگریست و دو تفسیر دیگر که در جنب تفسیر بیانی تعبیرهای سه‌گانه، تفسیر دوم و سوم این تعبیرهاست نیز به دست داد: از دیدگاه سیر و سلوک معنوی، از دیدگاه رندی (طنز و انتقاد اجتماعی).

#### ۲. از دیدگاه سیر و سلوک معنوی

نگاهی به تاریخ تصوف و عرفان، روشنگر این معناست که چون عشق، از اواخر سده دوم هجری قمری، وارد تصوف شد و محبت به زهد پیوست، قطع نظر از آنان که بر زهد پای فشردند و به عشق نپیوستند، از دیدگاه پیوستگان به عشق و محبت، عشق، کمال به شمار آمد و فراتر از زهد قرار گرفت. از این دیدگاه، صوفی، زاهد خوانده شد و به سان عالم و عابد، در صف طفلان راه نشست و عارف به عشق پیوسته از زهد رسته، مرد مردان و سالک کامل محسوب گردید:

عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند  
مرد اگر هست بجز عارف ربّانی نیست<sup>۳</sup>

یعنی که تصوف، مرحله مقدماتی و متوسط مکتب شهودی شمرده شد و عرفان، مرحله عالی آن. بر بنیاد این نگرش، آن سالک «سودها می‌کند» و به کمال می‌رسد که «به عزم مرحله عشق قدم پیش نهد» و از مرحله زهد در گذرد؛ از صحو زاهدانه بگسلد و به سکر عاشقانه بپیوندد:  
به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی  
که سودها کنی ار این سفر توانی کرد

(۱۴۳/۵)

چرا که از دیدگاه اهل عشق، تا سالک به مرحله بی‌خودی، که حاصل عشق و مستی است، نرسد؛ به حقیقت واصل نمی‌گردد، که باخودی و صحو برخاسته از بی‌عشقی، بزرگترین حجاب راه است و به تعبیر مولانا:

آن نفسی که با خودی یار کناره می‌کند  
وان نفسی که بی‌خودی باده یار آیدت<sup>۴</sup>

حرکت شیخ صنعان، همانا سیر از زهد به عشق است و حرکت از صحو (باخودی) به سکر (بی‌خودی)، و سیر از کعبه (نماد زهد) به خرابات روم (نماد عشق)... با توجه بدین معانی و با عنایت بدین مبانی است که نفی خرقه و ترک خرقه، معنی نفی زهد و ترک زهد می‌دهد و چنین است که «خرقه سوختن»، «خرقه شستن با باده»، و «دور انداختن

اصطلاح دستور زبان فارسی، اضافه اقتزانی است، بیانگر همین تلازم و همین پیوند و همین ارتباط است:

خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد  
خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت

(۱۷/۵)

خرقه زهد و جام می گرچه نه درخور هم‌اند  
این همه نقش می‌زنم از جهت رضای تو

(۴۱۱/۵)

از سوی دیگر، در عرف رندی و در فرهنگ رندانه حافظ، خرقه ملازم ریا و سالوس و تزویر است، از آن رو که زهد از دیدگاه حافظ، یعنی ریا و سالوس و تزویر، و زاهد یعنی ریاکار نیرنگ باز سالوس و این بدان سبب است که به گواهی تاریخ تصوف، جریان زهد (تصوف زاهدان)، به تدریج از صفا و یکرنگی دور شد و در عصر حافظ از صوفی جز دام‌گستری حقه باز که حتی با نیرنگ‌بازترین نیرنگ‌بازان، یعنی با فلک حقه باز، نیرنگ می‌بازد و بنیاد مکر می‌کند، باقی نماند، و زاهد، که همان صوفی است و روزی و روزگاری خداجویی بود پشت به دنیا کرده، به مغروری خودبین که بویی از عشق و صفا نبرده است بدل شد، از خانقاه، آن پایگاه یکرنگی و برادری و صفا، مرکز دروغ و دغل و مردم‌فریبی و سودجویی و مسندسازی و دنیاپرستی ساخته شد و مجالس و عطا آن، ابزار فریفتن ساده‌دلان گردید:

مرغ زیرک به در خانقه اکنون نپرد

که نهاده‌ست به هر مجلس وعظی دامی

(۴۶۷/۴)

و سرانجام خرقه، آن جامه زهد و صفا و برادری، به جامه ریا و تزویر و مردم‌فریبی مبدل گردید و صوفیان مصداق سخن شیخ اجل قرار گرفتند که فرمود: «پیش از این طایفه‌ای در جهان بودند به صورت پریشان و به معنی جمع. اکنون جماعتی هستند به صورت جمع و به معنی پریشان»<sup>۱</sup> چنین بود که خرقه، از آن روزگار که جامه تقوی و پرهیز و زهد راستین بود، تا بدان‌گاه که پرده‌ای شد که ریاکاران خانقاه بر سر صد عیب نهان می‌پوشیدند،<sup>۲</sup> دو لازم معنی یافت و به دلالت التزام، بر دو معنا، یعنی بر دو لازم معنا، دلالت کرد:

۱. زهد = زهد واقعی

۲. ریا = زهد ریا

۱. سعدی، کلیات، ۱۰۳.

۲. اشاره است بدین بیت خواجه:

خرقه پوشی من از غایت دینداری نیست

پرده‌ای بر سر صد عیب نهان می‌پوشم (۳۴۰/۷)

۳. سعدی، کلیات، ۱۰۳.

۴. مولوی، کلیات شمس تبریزی، ۱۶۵.



رجایی بخارایی، احمدعلی. *فرهنگ اشعار حافظ*، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۵ و ۱۳۸۹.

ریاحی، محمدامین. *گلگشت در شعر و اندیشه حافظ*، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۴.

زریاب خوئی، عباس. *آئینه جام*، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۷.

سرمد، صادق. *دیوان اشعار*، بی نا، تهران، ۱۳۴۷.

سعدی، مصلح‌الدین. *کلیات*، به کوشش محمدعلی فروغی، انتشارات هرمس، تهران، ۱۳۸۵.

سودی، بُسنوی. *شرح بردیوان حافظ*، ترجمه عصمت ستارزاده، ۴ جلد، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۹.

عراقی، فخرالدین. *کلیات*، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات سنایی، تهران، ۱۳۳۵.

عزالدین کاشانی. *مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه*، به کوشش جلال‌الدین همایی، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۲۳.

عطارنیشابوری، فریدالدین. *منطق‌الطیر*، به کوشش سید صادق گوهرین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

عطارنیشابوری، فریدالدین. *دیوان*، به کوشش تقی تفضلی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.

فرخی یزدی، *دیوان*، به کوشش حسین مکی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۵۷.

فردوسی، ابوالقاسم. *شاهنامه*، بر پایه چاپ مسکو، انتشارات هرمس، تهران، ۱۳۸۴.

کیانی، محسن. *تاریخ خانقاه در ایران*، چاپ دوم، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۶۹ و ۱۳۸۰.

مجتبایی، فتح‌الله. *شرح شکن زلف*، بر حواشی دیوان حافظ، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۵.

محمدبن منصور. *اسرارالتوحید فی مقامات ابوسعید*، به کوشش دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۲۲ و ۱۳۴۸.

محمدبن منصور. *اسرارالتوحید فی مقامات ابوسعید*، به کوشش دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۷.

مرتضوی، منوچهر. *مکتب حافظ*، انتشارات ستوده، تبریز، ۱۳۸۴.

مولوی. *کلیات شمس تبریزی*، با مقدمه علی دشتی و بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۰.

نفیسی، سعید. *در مکتب استاد*، به کوشش عبدالکریم جریزه‌دار، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۶.

هجویری، ابوالحسن علی بن عثمانی الجلابی الغزنوی. *کشف‌المحجوب*، به کوشش ژوکوفسکی، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۵۸.

یوسفی غلامحسین. *تعلیقات بر بوستان: بوستان سعدی (سعدی‌نامه)*، به کوشش غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۸.

خرقه» نیز کنایه از نفی زهد است و ترک زهد، که این امر مقدمه روی آوردن به عشق و مستی و رسیدن به کمال خواهد بود. بدین ترتیب تعبیرهای سه‌گانه «خرقه‌سوختن»، «خرقه شستن با باده» و «دور انداختن خرقه» بیانگر دو معناست، دو معنای مکمل یکدیگر، این دو معنا عبارت‌اند از: (۱) گسستن از زهد (ترک زهد) (۲) پیوستن به عشق (روی آوردن به عشق و مستی) معنای اول، یا جزء نخستین معنا (گسستن از زهد)، در دو تعبیر «خرقه‌سوختن» و «دور انداختن خرقه» آشکارتر است و معنای دوم در تعبیر «شستن خرقه با باده»، از آن‌رو که باده (می)، نماد عشق و مستی است؛ اما به هر حال هر سه تعبیر، هر دو معنا را بیان می‌دارند که آن گسستن، مقدمه این پیوستن است و تا سالک به ترک زهد نگوید و مقام زهد را پشت سر نهد، به مقام عشق و مستی نمی‌رسد؛ و چنین است که یکی از جنبه‌های فکری و معنایی ابیاتی که حافظ در آنها یکی از تعبیرهای سه‌گانه را به‌کار برده است، همانا سیر از زهد به عشق است و در شرح این ابیات باید به تلمیح بیت به نظریه سیر از زهد به عشق، یا سیر از صحو به سکر نیز توجه شود...

تفسیری که استاد دکتر شفیعی کدکنی از تعبیر خرقه‌سوختن به دست داده‌اند و آن را «جدا شدن از مقام و حالت پیشین» دانسته‌اند، با این تأکید که «به هیچ روی سر بازگشتن به حالت پیشین» در کار نیست، به نظر نگارنده منطبق است با سیر از زهد به عشق و نکاتی که در زمینه ترک زهد به قصد پیوستن به عشق مورد بحث و بررسی قرار گرفت؛ چرا که مقام و حالت پیشین سالک خرقه‌پوش، مقام زهد است و چون سالک به ترک این مقام گوید و به عشق پیوندد، بدیهی است که به هیچ روی سر بازگشتن به مقام پیشین نیست.

## منابع

بابا فرید شکرگنج، *اسرارالاولیا*، به کوشش بدراسحاق، چاپ سنگی هند، ۱۲۹۸ق / ۱۸۸۱م.

باخری، سیف‌الدین سعیدبن مظفر. *اوراد الاحباب و فصوص‌الآداب*، به کوشش ایرج افشار، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۵ و ۱۳۵۸.

پرتو علوی، عبدالعلی. *بانگ جرس*، راهنمای مشکلات دیوان حافظ، خوارزمی، تهران، ۱۳۴۹.

حافظ، شمس‌الدین. *دیوان*، به کوشش محمد قزوینی، قاسم غنی، زوار، تهران، ۱۳۸۱.

خرمشاهی، بهاء‌الدین. *حافظ‌نامه*، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۹.

دادبه، اصغر. «استاد مرتضوی و کتاب مستطاب مکتب‌خانه»، *سابقه سرو سهری*، *یادنامه دکتر منوچهر مرتضوی*، به کوشش محمد طاهری خسروشاهی، انتشارات ستوده، تبریز، ۱۳۹۱.

دارابی شیرازی، محمدبن محمد. *لطیفه غیبی*، نشر احمدی، شیراز، ۱۳۵۷.

دهخدا. *لغت‌نامه*.